

در دست ویرایش

پائیز ۱۴۰۱ / جلسه نهم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله

برای این که خطبه ی حضرت زهرا (ع) را بهتر بشناسیم در بعضی از ابعاد از کیفیت ها ، اصول و شئون کلام حضرت امیرالمؤمنین (ع) می شود استفاده کرد . البته این نکته منافاتی با آن تأکیدات اولیه ی ما مبنی بر عدم قیاس خطبه با سایر خطب ندارد و در تناقض با آن نیست ؛ و آنجا بحث در عدم قیاس تقدیری و تفاوت آن با تطبیق تفسیری در اینجاست . چون خطبه ی حمد فاطمی ، به مثابه ی **خبر واحد** ، خواص و خصوصیات ی دارد که مختص خود حضرت و آن دوره ی تاریخی خاص و آن مجلس خاص و هدف خاصی است که در آن جا اقتضاء می کرده و مقدر بوده است که حضرت در آن مقطع تاریخی این بیان را داشته باشند . اما در بحث بعد از ظهور و نحوه ی ظهور آن ، می توانیم در جایگاه **امیره ی کلام** ، خطبه ی حضرت را با خصوصیات **خطب امیر کلام** مقایسه کنیم و این جا نگاه ، نگاه تکمیلی و تجمیعی است به آن حقیقتی ، که یک بار در صورت خطبه ی واحد حضرت زهرا ظاهر می شود و یک بار هم در صورت کلی **خطب امیرالمؤمنین (ع)** . آنجا که **خطب امیرالمؤمنین** را در نگاهی یکپارچه - یعنی در منظر و صورت اجمالی یک خطبه - ببینیم ، کل نهج البلاغه را . حالا ما خیلی هم تأکید بر حجم نهج البلاغه نداریم . چون بیانات امیرالمؤمنین محدود به نهج البلاغه نیست و می شود در پی پژوهش های تکمیلی کل بیانات را احصاء کرد و از آن استفاده نمود ، مانند مفاتیح که علاوه بر آن می شود از منابعی چون آثار سید بن طاووس (ره) استفاده ی بیشتری کرد - آقای فاطمی نیا (ع) می فرمودند ، می آیند به من می گویند که برای ما دعا خواندند ، برای من طلسم شده ، من می گویم پس ما باید در این کشور ، ۲۰ میلیون ساحر و جادوگر داشته باشیم که هر که هر مشکلی دارد برای او سحر و طلسم شده باشد . آیا ما فی الواقع ۲۰ میلیون ساحر و ساحره داریم ؟ ایشان می خواست بگوید که سحر و جادو وجود دارد ، اما این طور نیست که هر بلایی که بر شما نازل شود به این خاطر باشد که یک نفر نشسته و شما را جادو کرده است ، این خیلی جمله ی کلیدی و مهمی است که با فراست مؤمنانه از باب "**المؤمن ينظر بنور الله**" ایشان بیان می کند ، جوابی **إقناعی** مشحون از یک برهان مبین که مگر ما ۲۰ میلیون ساحر و دعانویس داریم در این کشور؟! یعنی می آید احصاء می کند در گرفتاری ۶۰ - ۷۰ میلیون نفر ، تا حالا ۲۰ میلیون جادوگر بنشینند و اینها را سحر کنند! چون در توان یک ساحر نیست که این همه آدم را سحر کند . در بحثی هم که درباره ی ادعیه داریم و مفاتیح ، ما اکنون در جهان البته که با اجنه هم سر و کارمان است . با صهیونیست ها و آن حرکت های جادوگرانه و شیطانی صهیونیسم و استکبار انگلیس و آمریکا و چین و ماچین ، آنجا علاوه بر دعاهای مفاتیح می توان سایر منابع ادعیه را که خود از منابع مفاتیح هستند مورد استفاده قرار داد. سلاحی که اکنون باید در دست ما باشد به عنوان سپر مبارزه ی مقدرمان با شیاطین جن و انس ، سلاح و سپر کامل باید باشد . اگرچه که علیرغم کارکرد مفاتیح حاج شیخ عباس قمی (ع) بحث فهمش هم مهم است . همانی هم که الآن در مفاتیح وجود دارد ، بر روی فهمش کار نشده ، جوشن کبیر را سال هاست که همه دارند می خوانند ، بی آنکه اصلاً بدانند که چه می خوانند ؟ آن آقایی که می آید سیر مطالعاتی به خانم ها درس می دهد ، آن آقا چرا نمی آید یک بار جوشن کبیر را به آقایان درس بدهد؟! مگر از جوشن کبیر ، سیر مطالعاتی ها واجب تر است ؟ بزرگ تر و تأثیر

گذرتر است؟ اکنون ما جوشن لازم داریم. اکنون تمام این بچه های بسیجی که وسط میدان می روند و آسیب می بینند این ها حرز می خواهند. همین طور این ها را بی سپر و جوشن می فرستند وسط میدان. حرزتان کجاست؟ کدام دعا پشت شان است؟

یک نفر را من دیدم که عمیقاً در حال دعا بود، می گفت من نذر می کنم ان شاء الله این جام جهانی برگزار شود و با این که فوتبال را قبول ندارم و دوست ندارم و می دانم که همین فوتبال چقدر آسیب به ما در فتنه می زند، اما نذر می کنم که این ها حتماً بروند و حتماً آمریکا را شکست بدهند. گفتم شما نذر کن در این کشور فعلاً بازی این آمریکازده های داخلی را شکست دهیم، حالا کو تا جام جهانی؟ این نشان می دهد که افراد در این جا به این فهم نرسیده اند که باید نذر کنند برای نجات کشور. البته کشور از این باب در خطر آن چنانی نیست، ولی افقش خطرناک است. یعنی آدم می بیند که این ها نمی فهمند، چه کنیم که در آینده هم نخواهند فهمید. افق را در خطر می بینیم، نه این که امروز را. امروز نهایتاً جمع می شود و تمام می شود، برخلاف نظر کسانی که خود را صاحب نظر هم می دانند. خانم آمده در مقام مشاور بین الملل فلان سازمان حرف زده، بعد می گوید این کشور آبروی جهانی اش رفت! می خواستم بگویم اگر آبروی شما منظور است، با این نوع مواضع سست عنصرانه بله حتماً رفت. آبرو کجا بود؟ کدام آبرو؟ جهان مگر، جهان آبروست که پیش جهان، آبروی ما برود؟ با یک جهان بی آبرو و باطل ما سر و کار داریم. بروند به غربی ها بگویند که ایرانی ها، این طوراند، خب، بروند بگویند، چه اشکالی دارد، مگر تابحال نگفته اند و یا کم گفته اند؟ این که می گویم مبانی، این ها است. این که امام می گویند هیچ، هیچ احساس نکردم - در برابر آن سؤال بیجا که احساس تان چیست؟ - آن مبانی، این جا هم باید باشد. آن خانمی که دلش می سوزد که آبروی ایران در جهان رفت، کدام جهان؟! آبروی ایران در جهان بی آبرو رفت؟ مگر جهان آبرو دارد که آبروی ما پیش آن برود؟ آبروی ما پیش خدا نرود، بله این را باید بنشینیم عزا بگیریم و زار بزنیم. این جا و این که نذر و نیاز و روش مبارزه، اکنون حتی در ادعیه هم متفاوت است؛ و تا افراد از عمق جان به این نتیجه نرسند و دعا نکنند برای این کشور و احساس خطر نکنند در این کشور؛ و تا آدم هایی که نمی فهمند، بفهمند، آن هایی که نمی خواهند بفهمند هم خدا به آن ها بفهماند - چون اصلاً روا نیست که تمام فشارها بر ولیّ جامعه و بر اهل ولایت وارد شود بر اثر خطای یک عده خاص که نمی خواهند بفهمند و متوجه نیستند - با توجه به این شرائط، ما باید مجهز به دعا باشیم و خطب امیرالمؤمنین را فارغ از فقط جنبه ی صوری بلاغت آن مورد استفاده و نظر قرار دهیم. حال بحث این است که ما در یک جا تمام این خطب را بگذاریم پیش رویمان؛ و دوره ی تربیت اساتید یعنی این، که یک بار خطبه های نهج البلاغه خوانده شود با دید خطبه ی حضرت زهرا (علیها السلام). شباهت ها درآید، مبانی مشترک درآید، نحوه ی بیان، سیاق، همه این ها درآید و بعد، بیائیم در یک جا در تمایزات به این تشکیک و شبهه ی تاریخی برای همیشه پاسخ دهیم که خطبه ی حضرت زهرا (علیها السلام)، اتفاقاً کلام و تعلیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیست. چرا؟ چون وقتی تحلیل دارید از خطب امیرالمؤمنین، می توانید بیائید حالا جواب دهید که چرا ابوالعیناء نیست؟ و چرا همینطور سیری است در ورای احتمال تعلیم امیرالمؤمنین؟ ابوالعیناء را یک بار بنشین و حرفهایش را بخوان و بین از آن، چنین خطبه ای در می آید؟ خواندن دو متن از ابوالعیناء کافیهست برای رفع شبهه ی تاریخی موجود در این باب. فقط همین طور می گویند گفته شده است، خطبه ی ابوالعیناست؛ و اصلاً ابوالعیناء خطبه ساخته به نام حضرت زهرا. در منابع تاریخی دارند این را به نقل از بلاغات النساء ابن طیفور می گویند. خود علمای شیعه هم شبهه را مکرراً و مجدداً نقل و مطرح می کنند. یعنی این نیست که بگوئیم در منابع اهل سنت می آید و تعطیل. نه، می آیند تشکیک می کنند در سند خطبه. می گویند گفته شده است، گفته شده است یعنی چه؟! شما بروید کار کنید، ببینید ابوالعیناء کیست، گفته شده است تعلیم امیرالمؤمنین است. بیائید مقایسه کنید. تفاوت را علیرغم نور واحد، در تمایز و استقلالشان هم همان طور ببینید و بیان کنید. بگوئید تفاوت خطب امیرالمؤمنین (علیه السلام) با خطبه ی حضرت زهرا (علیها السلام) در این است. به این بحث و جدل بی مبنای تاریخی یک روز باید پایان داد. حال جالب این است که هر چقدر ما پسرقت و غفلت و بی توجهی داریم، از آن طرف دارند پیشرفت می کنند در این بحث ها. پیشرفت از باب پیشروی و نه استعلاء و تعالی. می گویند این دوره با این حجم از اطلاعات، دوره ی فریب توده ها نیست. این حرف هایی که دارید به خورد مردم می دهید به نام روایت، بیائید هر چیزی را ثابت کنید و اخبار

درست بیاورید . آن ها دائم پیشروی می کنند و ما در مقابل ، پسرفت و عقب نشینی داریم . غفلت و بی توجهی داریم ، تنبلی داریم . هزار عامل باعث می شود که ما نیائیم جلو و پیشرفت نداشته باشیم . بنابراین در این بحث خطبه و شبهه ی محتمل آن بر این مبنا که تناقض مقایسه را با تأکید بر عدم قیاس چگونه باید حل کرد ؟ بحث در هدف قیاس است . آن جایی که گفتیم نباید مقایسه کرد همچنان بر آن مبنا پای می فشریم که نباید . چون اصلاً آن خطبه زمینه ها ، تقدیر و مقدرات و خصوصیاتش واحد است ؛ و با هیچ به ظاهر بدیلی نباید مقایسه شود . تا آنجا که خطبه ی حضرت زهرا حتی با سایر روایات خود حضرت هم نباید مقایسه شود . این مبنا در پی سال ها کار در این زمینه گفته می شود که خطبه ی درخشان حضرت زهرا علیها السلام کاملاً با سایر بیانات تابان آن حضرت و با ادعیه ی منیرفاطمی ، متفاوت است . یک خصوصیت ویژه ای این خطبه دارد که این خصوصیت در آن ها نیست . با این که آن ها هم کلام مبین فاطمی است ، آن ها هم بیان روشن زهرایی است و آن ها هم ارزش های ویژه و تاریخی و آثار و تأثیرات شگرف و شگفت خود را دارد . اما با هم قابل مقایسه نیست . این خطبه اساساً دارای یک ارزش و امتیاز ویژه و خاص است . یک شأن نزول خاص و یک مقدرات خاص دارد . اسلوب خاصی دارد که این اسلوب تنها در این خطبه پیاده شده است . آن نقشه و طراحی و آن هندسه ی خاص باید از این ویژگی های خاص خود خطبه اخذ شود - که ما ان شاء الله در اتمام این دوره وقتی جمع بندی می کنیم مباحث کل جلسات را ، آن جا شما متوجه می شوید که این یک شیرازه ی عجیب و شگفت دارد که اینگونه نیست که همین طور ساده بشود آن را دریافت و فهمید . آنان که به زعم خود در این خصوص کار معرفتی می کنند ، عجیب است حصرهای من عندی شان ، که فی المثل بدون اشراف می گویند که خطبه کلاً هفت محور دارد ! در یکی از بزرگ ترین محورهایش هم می گویند که فدک را می خواست و ولایت را - دو مقوله ی جمع نشدنی از باب مادیت و معنویت را در یک محور جمع کردن فقط هنر ما ایرانی هاست ! - یعنی یک اتهام هایی به حضرت زهرا وارد می کنند به جای این که خطبه را تحلیل کنند . چرا ؟ چون دسته بندی هایشان اساساً فاقد حصر عقلی و انسجام متنی است . چرا که دسته های ناهمگون و آن بندهای بی بست و بنیان در دسته های هفتگانه ، باید هفت طبقه ، هفت مرتبه و هفت خصوصیتی باشد که با هم در نسبتند . در حالی که اینطور نیست . شما نمی توانید یک دفعه بیابید و بگوئید فدک را می خواست و هدفش میراث بود و بعد بگوئید که این خطبه ، مشحون از حمد و معارف الهی بود ! مگر با آن ارتفاع حمد الهی می شود اینگونه بیاید تکه ای زمین را بخواهد ؟ مگر او که برای زنان مدینه زهد امیرالمؤمنین را اینگونه وصف می کند که **" قد تحیر (یا تخیر) بهم الری (یا بهم الذی) غیر متحل منه بطائل و لا یحظى من الدنیا بنائل ؛ إلا بغمرالماء و رده شر الساعب و لبان لهم الزاهد من الراغب، و الصادق من الکاذب "** - همان امیرالمؤمنینی که متقابلاً بیان زهد او را در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله برای یکی از رجال بنی سعد وصف می کند که **" إنها استنقت بالقربة حتی أثر فی صدرها و طحنت (یا و جرت) بالرحی حتی مجلت یدها و کسحت البیت حتی اغبرت ثیابها و أوقدت النار تحت القدر حتی دكنت ثیابها فأصابها من ذلك ضرر شدید "** که او آنقدر آب آورد که رد مشک بر صدرش افتاد و این قدر با دستاس کار کرد که دستانش تاول زد و آن قدر خانه را جارو کرد که غبار بر لباسش نشست و آنقدر شعله ی آتش زیر دیگ را فروخت که لباسش سیاهی گرفت و از این همه ضرر شدید بر او وارد شد . لذا در این بیان متقابل زهد یکدیگر ، این دو نشان می دهند که زهد و مفهوم و ذات آن را در ذوات یکدیگر خوب می شناسند و مکارم خصوصیات یکدیگر را به خوبی می بینند . می خواهی وصف فاطمه را بشنوی باید بروی سراغ امیرالمؤمنین ؛ و می خواهی وصف امیرالمؤمنین را بشنوی بیا سراغ فاطمه ؛ و اوصاف هر دو را اگر می خواهی بدانی برو سراغ پیامبر ، او که در مواجهه با این دو می فرماید **" مرحبا به بحرین یلتقیان و نجمین یقترنان "** سلام به دو دریا که به هم رسیدند و به دو ستاره که به یکدیگر پیوستند . یعنی ببینید چگونه عظمت را می بیند پیامبر در وجود و شخصیت این دو بحر عظمای حق و نور علیای الهی ؟ می فرماید بحرهای عظیمی که در هم تلاقی پیدا کردند ، مرحبا به این ها . شروع می کند پیامبر وصف این ها را گفتن - که در تفسیر آیه اشارتی مردود و غیر مربوط هم هست از این **کثیر به بحرهای زمین و آسمان - یعنی پیامبر وقتی آن عظمت وجودی این ها در اقتران این دو نجم یقترنان را می بیند و در التقای این دو بحر یلتقیان ؛ و در تلاقی و اقتران کفویشان ، وقتی که می فرماید " مرحبا به بحرین یلتقیان و نجمین یقترنان " ، این از لسان همان " من خوطب به " است -**

بر اساس تذکر امام باقر علیه السلام به **قتاده** ی بظاهر مفسر، در روایت " **انما يعرف القرآن من خطوب به** " - در تشخیص مصداق حقیقی از سوی کسی که آیات قرآن به قلب مقدس او خطاب شده و در واقع از صورت مکتوب و آسمانی قلب مقدس او مجدداً انعکاس پیدا کرده و متجلی شده بواسطه ی ملک وحی به قلب انسانی و زمینی خودش - بر اساس آن که گفتیم انسان کامل، صورت انسانی اسم اعظم و قرآن هم صورت مکتوب اسم اعظم است - وقتی که پیامبر آن **بحرین یلتقیان** عینی را در این دو انسان می بیند، **بحرین یلتقیان** مکتوب را از آیه ی قرآن فهم می کند و به قلبش می رسد و اینگونه بیانش می کند . پس از باب این خصوصیت ما می توانیم امتیاز و اشتراک خطبه ی این دو را با یکدیگر بشناسیم . اگر رفتیم سراغ نهج البلاغه و خطب امیرالمؤمنین، آن جا می توانیم خطبه ی حضرت زهرا را بهتر بشناسیم، هم از نگاه امیرالمؤمنین وهم از منظر وجوه تعالی کلام در بیان امیرالمؤمنین علیه السلام . چون هم به امیرالمؤمنین و وهم به خطب آن حضرت به دلیل کثرت آن، توجه تاریخی بیشتری بوده است و حضرت زهرا مستوره در شئون فطم وانوشت و ولایت تکوینی از ویژگی توجه، برکنار بوده اند؛ و حضرت امیر در محل تضارب و تضاد و تمرکز و تلاقی آراء قرار داشته اند و نهج البلاغه بهتر از خطبه ی حضرت زهرا وصف شده در طول تاریخ . در آفاق وصف آدم هایی که آمده اند و راجع به امیرالمؤمنین حرف زده اند و بهتر توانسته اند نسبت به خطبه ی حضرت زهرا که همچنان ناشناخته است، ورود یابند . از رهبری معظم نقل است در باب غربت جناب خدیجه ی کبری که ایشان مظلومه بوده است در تاریخ چون شناخته نشده است در کاری که کرد و روشی که داشت و بذل مالی که داشت . این جا هم باید گفت حضرت زهرا نیز مظلومه است . یعنی در شناخت خطبه، حضرت مظلومه ی تاریخ است هنوز؛ و خطبه ای در این حد را نشده که در جهان بیائیم و بگوئیم با اقتدار تمام که ما یک بانویی داریم در صدر مبانی مان که این بانو این حرفش است و حرفش این است . نتوانستیم این را به جهان بگوئیم . معیار و مصداق پیشرفت و پسرفت را و تعالی و غیر تعالی را آدم می تواند در این عرصه ها بیابد و تحلیلش از عقب ماندگی برای این باشد که نتوانستیم حرف خود را به جهان برسانیم . در این جا ما عقبیم . ما ۴۰ سال است که عقبیم که هنوز جهان نفهمیده است اصل حرف ما چیست؟ استکبار جهانی و تبلیغات پوشالی شان و آن بلندگوهای پر هیاهو که دست شان است مگر دست ما نیست؟ آن ها در سازمان ملل سخن می گویند، ما هم در آنجا تریبون داریم، آن ها هم دارند . چقدر تبلیغات جهانی می تواند این را تحریف و با آن مقابله کند؟ آیا سفارت خانه های ما موقعیت هایی در جهان نداشتند که بیایند و این ارزش ها و این حقایق را به جهان عرضه کنند؟! چرا داشتند و مع الأسف کوتاهی و غفلت کردند . برخی اعتقاد نداشتند به هر دلیلی، برخی توان لازم را نداشتند علیرغم توان مالی و تمام امکانات آن با وجود شرائط توجه و رغبت به اسلام در جهان، و این باعث شد که ما عقب باشیم از عرضه ی مفاهیم و مبانی خود در آن عرصه ها. به همین خاطر آن زن از سر دل سوختگی مادرانه اش می گوید والله که از حضرت زهرا پاک تر بوده دختر من! مگر پاک تر از حضرت زهرا در عالم می تواند باشد حتی در امهات و ذریه ی آن حضرت؟ - پس ما اشتباه کردیم تاریخ را آن طرفی رفتیم، باید می آمدم این طرف در سال ۱۴۰۱ و در می یافتیم که یک فردی هست که ما نشناختیم - البته در اعتقاد به پاکی حضرت زهرا ما با آن مادر مشترکیم . ولی این حرف عوامانه یک نکته را در دوری از فهم عصمت در بطن خود حاوی است . بحث این است که هنوز ما در جامعه ی خود نتوانستیم این سقف پاکی و حد عصمت را به مردم بفهمانیم . تا آن عصمت مطلقه را از خود قیاس نگیرند و درد و ناراحتی موجب قسم هایی چنین سطحی نشود . این مظلومیت فاطمه ی زهرا در بین مسلمین و در جهان است که در یک جامعه بعد از ۱۴۰۰ سال، یک نفر ایرانی مسلمان معتقد به پاکی زهرا بیاید بعد از این همه تبلیغات شبانه روزی صدا و سیما و سازمان تبلیغات و ارشاد و کلاس های معارف حوزه ها و دانشگاه ها؛ بگوید دختر من از فاطمه ی زهرا پاک تر بود . چقدر حرف سنگین است؟ چقدر فهم جامعه پائین گرفته می شود در این ادعا و تقلیل داده می شود در این حرف . ادعاست دیگر . چقدر پائین گرفته می شود اذهان و ایمان یک جامعه که قسمی چنین هرچند از سر ناراحتی صادر شود؟ این نشان می دهد که حد پاکی حضرت زهرا برای این جامعه شناخته شده نیست و عقب افتادگی اینجاست .

بحث در حدود بهتر شناخت نهج البلاغه بود . چون خطبایی، اندیشمندانی، انسان های آگاهی آمدند و ورود پیدا کردند و نکاتی را راجع به نهج البلاغه و ابعاد کلامی خطب امیرالمؤمنین مطرح

کردند ، که از آن ها می شود دستمایه گرفت برای نوع توجّه های متفاوتی که انسان باید بر روی خطبه ی حضرت زهرا علیها السلام داشته باشد ؛ و از جنبه های مختلف به این خطبه بپردازد . شیخ محمد عبده ، اشاراتی راجع به نهج البلاغه دارد و می گوید " من هنگام مطالعه ی نهج البلاغه ، هر گاه به فصلی دیگر می رسیدم حس می کردم که پرده های سخن عوض می شود و آموزشگاه های پند و حکمت تغییر می یابند . گاهی خودم را در جهانی می یافتم که روح بلند معانی با زیور عبارات تابناک آن را آبادان ساخته است . این معانی پیرامون جان های پاک و دل های روشن می گردد تا به آن ها رستگاری را الهام کند و به مقصد عالی شان برساند و از لغزش گاههای گوناگون دورشان سازد و به شاهراه مستحکم فضیلت و کمال برساند . " ببینید که چگونه یک فرد می آید متأثر از تابش درخشان انوار نهج البلاغه به این زیبایی از آن می گوید؟ خود این بیان - یعنی این نوع از تأثیر در تأکيدات ما در دوره ی تربیت اساتید بر نور و اشراق - معلوم است که از انس با نهج البلاغه متأثر است و بیان یک انسان عادی و یا بیان عادی یک انسان نیست ، خود همین بیان معلوم است تربیت یافته ی تابش انوار نهج البلاغه بر کلام و وجود خود است . در تربیتی ادبی و نورانی شده و علمی با دریافتی اختصاصی و " من عندی " نه بر پایه ی تقلید از این و آن . با قلبی باز و مفتوح در برابر کلام امیر کلام . با وجودی مستعد و قابل در قبال تابش های پاک کلام ملوک از ملوک کلام ، با دریافت هایی مخصوص خود نه از جای دیگر و اشارات آدم های دیگر . مثل آن بیان عبدالحمید کاتب که می گوید حفظ خطب و فرمایشات امیرالمؤمنین موجب شد که بعد از آن ذهنم جوشید و جوشید . او با جوششی در ذهن و شیخ محمد عبده با این دریافت تغییر پرده های سخن ، هر کدام آئینه گی های متناسب با وجود خود در مقابل خطب امیرالمؤمنین داشته اند . حال تأکید بر حفظ خطبه نباید فقط در قالب مسابقه در جامعه مطرح باشد که فقط برخی حوزویان ، برخی اهل اندیشه و فکر از میان خانم ها و آقایان بیایند و در مسابقه شرکت کنند و حفظ کنند خطبه را . باید شرط ورود به حوزه در آزمون ورودی حوزه ، این باشد - که کاری هم ندارد طرح و پیشنهاد دادن آن به مراکز رسمی - تا آن که می خواهد وارد شود به حوزه ی تعلیم دین ، اول برود این را حفظ کند تا تابش انوار این خطبه بر وجودش باعث شود این یک طلبه ی خوبی از آب درآید . یا مثلاً برای دانشجویان رشته ی معارف ، در کنکور و مقدمات درسی شان این تمهید بوجود آید تا یک تابش هایی بر وجود این ها شود و این ها را آماده کند برای فتوحات ابواب این معارف . نه این که ما بعدش بیائیم بگوئیم به بعضی از حوزویان که اگر دلت تان خواست بیائید خطبه را حفظ کنید . چه فایده ای دارد این طور وارد شدن ؟ در تأخر از این آدم ها که در تقدّمشان می گویند " حس کردم پرده های سخن عوض می شوند و آموزشگاه های پند و حکمت تغییر می یابند " یعنی در هر یک خطبه و بیان و فصل ، احساس می کرده است که آموزشگاه وجود دارد . یعنی یک تراکم علمی می دیده است در آن و تأثیرات این تراکم علمی را بر خودش می آید گزارش می دهد . این نشان می دهد که این آدم ، هم آدم مستعدی بوده از نظر استعداد قابلی فردی که در قبال تابش این انوار قرار گیرد و هم خوب دیده و خوب توصیف کرده است ؛ و هم این که به دنبال متن خوبی رفته است که آن بیانات امیرالمؤمنین است . یعنی با این استعداد قابلی ، با این استعداد و بصیرت ، سراغ خطب امیرالمؤمنین رفته و تأثیر گرفته است از ژرفای ناب و روح تابناک این خطب . در دوره ی ما ، ممکن است یک جوان ما برود به یک سرود عالی و متن متعالی بپردازد و ممکن است برود سراغ یک شعر و ترانه ی به درد نخور . هر دو تای این ها تأثیراتش را بر روی جوان ما می گذارد ؛ ولی آن که رفته آن سرود عالی را - عالی در حماسه اش ، در رشادتش ، در شجاعتش ، در غیرتش - شنیده است ؛ برخوردار از آموزش یک آموزشگاه هایی است که این فرد با انتخاب خودش ، خود را در مدار عرضه و بارش نفعات آن قرار داده است ؛ و این فرد هم ، انتخاب درستی کرده و هم ، هنر درستی را انتخاب کرده و هم ، این که خوب و درست به آن رسیده است و نتیجه ای هم که گرفته ، خوب و درست است . ممکن است یک فردی برود و در یک دوره ای هم شرکت کند ، اما از آن دوره که می آید بیرون ؛ نتیجه اش این نباشد که متصوّر و متوقّع است . ولی این فرد این خصوصیت را داشته و خوشبختانه خوب نتیجه گرفته و بعد بیاید و بروید بر روی تاریخ زندگی اش هم تحقیق کنید ، می بینید آثاری وجود دارد مثل تقریب مذاهب و ادیان که نهج البلاغه فقط تا این حد ادبی بر آن تأثیر نگذاشته است . این یک نمونه است . ما بیائیم بگوئیم روحانیت معظّم ، و عاظ محترم ، منابر مجلّل و

صفتی از این دست به این ها بدهیم ، کدام شان نهج البلاغه را می توانستند بر اساس اندیشه ی بشری وصف کنند که این جمله را دست هر آدمی بدهید ، بفهمد .

در همین بحث حجاب در برنامه ای تلویزیونی که دو تن از خواهرانمان آمدند و صحبت کردند ، نقدش را که می خواندیم در یکی از این سایت ها ، دیدیم که می گوید " دو خانم با ادبیات سخت درصدد توجیه بودند . هر دو حرف های قلمبه و سلمبه می زدند و اتفاقاً این هم برای اکثریت حامیان این جریان که نیروهای سنتی اند چندان مفهوم نیست . برای همفکران خودشان هم این ادبیات دانشگاهی و اصطلاحاتی چون **جریان مسلط داده** مفهوم و جذاب نیست " این منتقد در این خصوص از یک جهت راست می گوید . آخر شما مناظره و نقد گذاشته اید برای تبیین و روشنگری در شرایط اهراج و اغتشاش ، کلاس درس که نیست . در کلاس درس فلسفه ، آدم باید با ثقل علمی بحث حرف بزند و در یک حدی از سطح الفاظ و مصطلحات آن علم پائین تر نیاید و تقلیل ندهد آن را . ولی در یک برنامه ی تلویزیونی با آن سطح مخاطب عام ، شما باید طوری بی تکلف و اقتناعی حرف بزنید ، که قلب این ها را متوجه کنید و تصور درست برایشان ایجاد کنید تا موجب تصدیقشان شود . غفلت زدایی کنید ، علاقه مندی در این ها ایجاد کنید ، هزار شیوه و فنون دعوات این جا وجود دارد . خصوصاً در شناخت موضع و موقع بحث که محل تسویه ی ماسبق ها در طرح باید ها و نفی نباید ها نیست ؛ و اگر **سپهر عمومی میانجی** به عنوان یک خلأ دیده می شود باید فرصت برنامه ای چنین را به آن **سپهر میانجی** عام تبدیل کرد از زبان خواص جامعه و نه تشدید سیاه نمایی در قالب نقد، آن هم در شرایط حلول فتنه .

با این وصف برگردیم به حال و هوای آن نگاه بی تکلف در بیان جملاتی که از یک روحانی در منبر و یا یک استاد در حوزه در مورد خطبه ی امیرالمؤمنین شنیده نشده است ، در خطاب به شاگردان و مخاطبان خود . ضمن این که دوره ی انس و قرب نسبت به نورخُطب هم به همین سادگی نیست و نیاز به تلاش و تضرع و تهجد و مجاهدت دارد . در مورد امام هر عصر و زمان از امام رضا علیه السلام داریم که " **الإمام كالشمس الطالعة** " امام مثل یک شمس مثل یک خورشید درخشان است که طلعت دارد و طالع است " **المجئلة بنورها للعالم** " نورش جلالتی دارد که تجلی آن جلالت عالم را فرا می گیرد و می پوشاند - نور مفاهیم نیز باید این جنبه ی عمومیت و شمول را داشته باشد و حرف برای یک عده خاص نباشد - " **و هي في الأفق بحيث لا تنالها (يا لا ينالها) الأيدي والأبصار** " اما امام نورش عالم را می پوشاند در معنای غطائی **المجئلة** ، در حالی که خود امام کجاست ؟ در افق . یعنی در افق و در آفاق است و جلوی چشم و دم دست نیست با نوری اما در حد و حال پوشانیدن عالم - در این جا این که خودش در افق است ، اشاره به این است که یک تبصری می خواهد امام را دیدن . این نیست که با ابزارهای خاصی که موجد رؤیت های خاصی است ؛ بشود به حقایق دین توجه کرد و به طلعت های دین نگریست . باید آن حدی را از مدّ حدید و تیزی آن در بصر داشت تا امام در افق دیده شود - افرادی هم که نگاه کردند به خطبه با حدی نگاه کردند که امامی را که این قدر دور است ، همچون تابش آن انوار مفاهیم والا و متعالی توانستند در افق ببینند . این پاسخ آن اشکالی است که آن خانم در جلسه ی گذشته داشت که حضرت زهرا در دسترس نیست ، بحث این است که شما باید حدت بصر برای خودت دست و پا و ایجاد کنی . آن حدیدی را که باید در دیدگان انسان ایجاد شود ؛ مؤانست با حدیث ، خُطب ، قرآن و فرمایشات اهل بیت علیهم السلام ایجاد می کند . برای همین است که این قدر بزرگان در توصیه ها می گویند بروید قرآن بخوانید و از هر فرصتی استفاده کنید در قرائت کتاب وحی . برای این که این قرآن ، آن حدید را به انسان می دهد ، آن فرقان را به انسان می دهد ، آن تبصر را به انسان می دهد که انسان بتواند آن امام را در افق مبین ببیند . اکنون ما نیز برای دیدن حضرت زهرا در افق خطبه ، نیاز داریم به یک تبصر از نوع همان اشراق فاطمی . افرادی که می خواهند کار کنند بر روی خود باید این تبصر را در اثر این مؤانست ، این وقت گذاری و این مألوف و مأنوس شدن با حقایق دین برای خود بوجود بیاورند . در هر فرصتی حداقل یک آیه از قرآن را بخوانند . از هر فرصتی برای آشنایی با فرمایش امیرالمؤمنین استفاده کنند. نهج البلاغه را در دوره ی تربیت اساتید خطبه ی حمد فاطمی بگذارید کنار دست تان ، که در نگاه ناظر؛ موجد سؤال شود که مگر شما کلاس نهج البلاغه دارید؟! چرا همواره این کتاب دم دست تان است ؟ - در مواردی می بینیم که یکی می رود وضو بگیرد ، سؤال می کنند می خواهی نماز بخوانی ؟ مگر وضو را فقط آدم برای نماز می گیرد ؟ این قدر همه چیز کلیشه و بسته و جزمی شده است ، که هر کسی

وضو بگیرد از او می پرسند که می خواهی نماز بخوانی؟ یا فردی حجاب می کند، می گویند می خواهی جایی بروی؟ می خواهی نماز بخواند می گویند، می خواهی بروی؟ وضو می گیرد برای این که با وضو باشد، نورانیت داشته باشد، می گویند می خواهی نماز بخوانی؟ هر چیز را اشتباه می فهمند، از شعائر در رفتارهای انسانی - لذا نهج البلاغه این قدر باید کنار دست انسان باشد در دوره ی این کار فاطمی، که بگویند مگر شما در دوره ی معارف خُطب امیرالمؤمنین دارید شرکت می کنید؟! برای چه؟ برای این که آن ذهن و آن حدید ذهن، با فرمایشات امیرالمؤمنین این قدر آب دیده شود و این قدر مألوف شود و امتداد بصری به دانش طلب ما ببخشد؛ که خطبه ی حضرت زهرا را به خوبی خود امیرالمؤمنین و خُطب آن حضرت بفهمد. یعنی بتواند از آموزش های امیرالمؤمنین برای دریافت آموزه های خطبه استفاده کند. سپس در بحث این تلازم، بین این دو و ظلمی که به هر دو شد و دفاعی که هر دو از هم داشتند، به این ها باید دقت های تاریخی داشت تا بتوان خود را به آن سر حد فهم بهتر خطبه ی حضرت زهرا رساند؛ به آن جاهایی که حضرت اظهار گلایه و نظر کردند.

و اما در بحث آن رفتار حضرت زهرا و واکنش شان در قبال زنان مدینه هم یک نکته ای گفته شود تا این جلسه را پایان دهیم. اولاً در روال اشتباهاتی که وجود دارد مانند داستان آن هفت بند خطبه، در احتجاج از سوید بن غفلة، نقل شده این دیدار زنان مدینه - که آن ها به خطبه از آن برداشت می کنند و ما گفتیم که خطبه نیست، چون خطبه یک خصوصیات ویژه ای دارد و این یک گفتگوی کوتاه بوده است - او مقدمتاً می گوید " **المرضة التي توفيت فيها** " حضرت زهرا در آن مرضی که مبتلا شد به آن و وفات کرد در آن. اینجا باید پرسید این تعریف ماقوع است یا تحریف آن؟! مرزهای تعریف و تحریف را ما باید بفهمیم. شما می خواهید تعریف کنید خطبه ی حضرت را و بیان حضرت را یا این که دارید از همین ابتدا در بآء بسم الله تحریفش می کنید؟ چرا می گوئید در مرضی و چرا اصل واقعه را می برید به سمت وفات؟ تمام علما هم در آثار فاطمی از سر غفلت این مقدمه را همینطور بی توجه در آثارشان نقل می کنند. در تمام منابع هم همینگونه سرسری نقل می شود که سوید بن غفلة چنین آورده است. که جای سؤال است که این چرا متذکر و نقد و تصحیح نمی شود در آثار؟ در تمام متون ما و در تمام آثار ما هم نقل شده و می آید، هیچ اشاره ای نمی شود که این مرضی نبود. کدام مرضی و کدام وفات؟! اینجاست که شهیده را تبدیل می کنند به متوفی و متوجه هم نیستند. در تمام آثار همین نقل می شود از فردی که از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین است و گفته اند در صفین هم بوده است. یعنی در تمام شروحاتی که در این زمینه وجود دارد این روایت نقل می شود، بدون این که اصلاً اشاره ای شود که مرضی و وفاتی نبود. حال وقتی در یک دوره ای یک زن امی و عامی می آید و می گوید دختر من پاک تر از حضرت زهرا بود چرا برافروخته می شوید؟ شما ۱۴۰۰ سال آمدید و گفتید زهرای شهیده متوفی بود و در تمام آثارتان این را آوردید، از یک زن عامی دیگر چه انتظار؟ تناقضات را ببینید این قدر آشکار و بین است؛ و اما در این دیدار حضرت می فرماید که من از دنیای شما **عانفه** و از رجال شما **قالیه** ام، اظهار تبری می فرماید در این که در واقع جهان من و دنیای شما یکی نیست، در تعبیر " **دنیانن** " و نه دنیا - دنیا که خلق خداست و حضرتش از خلق خدا معاذ الله هیچگاه بیزار نیست - می فرماید از دنیای شما، یعنی آن دنیایی که شما برای خودتان اختیار کرده اید و ساخته اید، همان دنیایی که شما برای ما، آری؛ برای ما اهل بیت ساختید، دنیای مصنوع و ساختگی شما. آن دنیا را من از آن متنفر و بیزارم. تبری می جویم و کناره می گیرم و رجال شما را در مطلق و اشدّ خشم طرد می کنم. در برابر چه رفتارهایی؟ " **فقبلاً لفلول الحد** ". قبح بر این رفتار شما در انهزام و انکسار و انثلام که از آن جدیت و شباهت برنده گی - در " **حدالشیء شباته** " و " **شباهت من السیف** " - برگشتید به سمت بازی و ملعبه ی باطل " **و اللعب بعد الجد** " بعد از اخذ مجدانه ی آن در جدیت حجت و مجاهدت در آن - در بالغ شدن بر امتحان و اختبارش - مثل این داستان تبری که زنان مسلمان در این کشور بوجود آوردند و نتیجه ی آن همین وضع است که در آنیم - نگو مگر چه می شود ما کمی مایل شویم به دنیا؟ آن کم، این کیف را آفریده است خواهر محترم - یعنی زنان مسلمان که به بازیچه ی دنیا و مال دنیا و زندگی دنیا سرگرم و مشغول شدند، یک عده ای به خود جرأت دادند و مقابل این ها در آمدند. یعنی برخلاف آن و از آن جمله با ادعای مبارزه و نفرین و با تقلید شعار اینان. با سب و وهن و با خیال باطل استجابت الهی! یعنی خدای رب العالمین و اله العالمین بیاید دعای حرام و نفرین شیطانی آن ها را

مستجاب کند؟ چنین چیزی که مستجاب نخواهد شد. ولی نشان می دهد که این ها در یک تحریف بزرگ واقع شده و در آن بزرگ شده اند. در این نفرین ها و مرگ گفتن ها. تحریف شان در لعنتی است که دارند با فعل زبان در کشور پیاده می کنند. لعنت وارد می شود مگر با گفتن این ها و به وجود می آید از سوی خدای رب العالمین و از سوی ملائکه الهی در نظام تسبیحی. عالم؟! این اتفاق معلوم است که نمی افتد. این همه خون شهید بر باد رود، این همه زجرهای ولایی هدر شود، این همه تلاش های پیروان ولایت نادیده گرفته شود با یک مرگ بر گفتن آن ها؟ این که نمی شود و نخواهد شد. ولی بحث این است که این ها هم می دانند که از کجا باید آن اتفاق و آن تغییر منحوسی که در پی آنند ایجاد شود. این ها هم به نوعی دارند اعتقاد خود را که محصول دین است می رسانند با آن حرف. مثل آن بت پرستانی که به نوعی خدا را دارند عبادت می کنند، این ها هم می دانند. ولی بحث این است که جهان شان یک جهان متفاوت است و این رفتارها را اتفاقاً از اهل ولایت و از اهل مذهب آموخته اند. این ها کسانی بودند که به ما می گفتند این قدر مرگ بر این خبیث و آن لعین عالم نگوئید. چرا می گوئید مرگ بر آمریکا؟ مرگ بر اسرائیل؟ حالا شما چرا مرگ بر این حقیقت و آن نور گفتنتان بی اشکال است؟! آقا این قدر منفی نباشید، این قدر طلب مرگ و این قدر نفرین نکنید. حالا چطور شما خود نفرین می کنید؟ حالا چطور که خود شعار مرگ می دهید؟ چون شما اگر بگوئید اشکال ندارد؟ چرا؟ البته معلوم است. به این خاطر که این ها معتقدند اگر ما بگوئیم مستجاب می شود، می ترسند از آن؛ ولی اگر خودشان بگویند می دانند که اصلاً محلی از اعراب ندارد. فقط در حد و هن یک فحاشی و یک اعتراض صوری در بهانه ای ناموجه در مسیر مزدوری است و توضیحی در این قضیه ندارند. بعد، حضرت راجع به این بحث لغزش هایی که پیش می آید در "و قرع الصفاة" یعنی بیهوده شمشیر بر سنگ هموار کوبیدن - کنایه از عدم نیل به مقصود و عدم تأثیر حیلت ها - می فرماید که "و صدع (یا خور) القاة" و "و خطل الآراء" - یا "خطل الرأی" که در ظهور سجع متوازی در بهره گیری از آرایه ی ترصیع در تلازم با زلل الأهواء، آراء صحیح است - با این آراء فاسد و سوء - واضطراب محصول منطق شرارت و خطای ناشی از عدم رؤیت درست - افراد به کجا رسیدند؟ مثل یک تیغ زنگار خورده شدند. مثل نیزه ای به دو نیم شده از وسط - چون اگر از رأس به دو نیم شده باشد، هنوز نیزه است و اگر نصف شده باشد دیگر نیزه نیست. نیزه و سنان باید بلند باشند؛ چون از دور می خواهند دشمن و هدف را بزنند، کارکردش معلوم است - بعد می فرماید این لغزش ها "و زلل الأهواء" لغزش هایی که ناشی از هوی و هوس هاست - در فساد رأی یا رأی فاسد و منطق سرگردان و پوچ "رکب بهم الزلل و زین لهم الخطل فعل من شركة الشيطان في سلطانه و نطق بالباطل علی لسانه" که در روایتی از معصوم علیه السلام حاصل شرکت و تسلط شیطان بر افعالشان است - موجب ناهنجاری و عدم امنیتی است که در ندامت فقدان صواب رأی یا رأی صوابی که در حدیث "تحفظ من الخطل تأمن الزلل" منطوی و منظور است - همان خطل و زلی که اهل بیت علیهم السلام از آن مأمون و معصومند "أنهم المعصومون من الزلل، المأمونون من الخطل". در جامعه ی ما اکنون این فتنه ها در شباهت و عینیت آن فتنه هایی که حضرت وصف می فرمایند، نشان می دهد که بر اساس این هوی و هوس انسان ها - از هر دو طرف - ما رسیدیم به این جریان. سپس اظهار تأسف و حسرت می کنند به هرچی شامل و اشاره می کنند به شمول هرج و مرج و می فرمایند که دیگر نطفه ی فتنه بسته شده است در اشارت "لقد لقت" - مثل وضع فعلی در کشور ما که نطفه ی فتنه در اثر غفلت ها و سهل انگاری ها بسته شده و دیگر از حد گذشته است - و علاوه بر آن مولود هایش هم متولد شده اند! می بینید دیگر، مولود فتنه آمده است در وسط صحنه ی اغتشاش؛ و فحاش و عربده کشان آتش افروزی می کند، اینها را به غلط نباید دهه ی هشتادی نامید، اینها مولود نطفه ی دیرپا و اما کم نمو و فریز شده ی لقاح مصنوعی و ساختگی دشمنان انقلاب در همان سال پیروزی اند - حضرت در ادامه می فرمایند دیگر کار از دست رفته است و این سخن اساساً با احتمال انگیزه در شبهه ی درخواست ناساز است - جالب این است که در برخورد با خطبه بعضی قائلند به استمداد حضرت زهرا در آخر خطبه. کجا استمداد کرد؟ این اتمام حجّت بود. استمداد یعنی بیابید کمک کنید به من و بیابید به کمک ما! اما حضرت از ابتدا تا انتهای خطبه سخنش از باب اتمام حجّت بود. دائم حجّت تمام کرد، دائم فریاد زد بر سر مخاطبان در آن مجلس، که چرا اینگونه هستید؟! کجای این استمداد است؟ - این یک می گوید استمداد حضرت زهرا و آن یک به فریاد او می گوید ندای فاطمی و یکی شهادتش را می گوید وفات حضرت زهرا و آن دیگری می گوید فدک خواهی

حضرت زهرا در اتهام مادی گرایی ؛ و ما به این ها هیچ نمی گوئیم ، بعد فقط از آن زن ناراحت که بی فکر دهان باز کرده و ناخواسته حرفی زده است ناراحت می شویم؟! سال هاست که دارند این ظلم را به حضرت می کنند در این منابع و منابع . سالهاست دارد ظلم می شود و این ظلم ها نتیجه اش در کج فهمی نسبت به نورانیت حضرت زهرا این می شود که یک آدم عامی هم به خودش اجازه دهد من حیث لا یشعرا این حرف را بزند و یا آن عامی دیگر در قصه ی اوشین و عدم امکان الگو گیری از این اسوه ی درخشان ۱۴۰۰ ساله . او که با علم به رخدادها و نارخدادها در کنایه می فرماید که " و أبشروا بسيف صارم و سطوة معتد غاشم و بهرج شامل و استبداد من الظالمين " بشارت باد بر شما به شمشیرهای کشیده و بُزّان و چیرگی مداخله گر ستمکار و خونخوار و شمول و همگانی شدن هرج و مرجی فراگیر - ناشی از خطای بصیرت و شرارت منطق و لغزش هوا جویی - و نهایتاً ابتلای به خودرأیی و حکومت مستبد ظالمان . واقعاً اکنون این گروه های ظالم و مستبدی که به این ها دارند خط می دهند در آن سطوه و آن تسلط شیطانی که بر اذهان این ها پیدا کرده اند، آیا به این ها ظلم نمی کنند؟ - این افراد و قومی که می بینیم انواع و اقسام ورودها را به این قضیه دارند و در واقع انواع و اقسام خروج ها را از این قضیه دارند " قوم یحسبون أنهم یحسنون صنعا ألا إنهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون " - و به این ها دارد ظلم می شود از سوی تحمیق خبری و " و استبداد من الظالمين " در نتیجه ای که حضرت زهرا برای این داستان می بینند در این که " یدع فیئکم زهیدا " غنائم و ثروتهای شما را اندک داده و بر باد می دهند " و جمعکم حصیدا " و این فتنه جمع و جمعیت شما را پراکنده و خامد و دور و آلت و پار و تار و مار و درو می کند با شمشیرهایش ؛ و این ممکن است هزاران سال هم طول بکشد ، در هر دوره ای شاهد یک نوع تار و ماری ، یک نوع فتنه و یک نوع از هرج و مرج هستیم ؛ و به این هرج و مرج ها زمانی پایان داده می شود که آن نور، حقیقتش دیده شود .

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته
والحمد لله رب العالمین